

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)﴾.

این سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «القارعة» است و ظاهراً در مکه نازل شد، برخی از اوصاف قیامت را تبیین می‌کند. در جریان معاد کیفیت تبدیل دنیا و آخرت مطرح است و کیفیت تغییر وضع دنیا و وضع آخرت طرح می‌شود. یک وقت وارد جزئیات می‌شود که کوه‌ها چه خواهد شد؟ دریاها چه خواهد شد؟ این پستی و بلندی‌ها و ناهمواری‌ها چه خواهد شد؟ این وضع زمین، آن هم وضع دریا و اما وضع نظام سپهری ستاره‌ها چه می‌شود؟ شمس چه می‌شود؟ قمر چه می‌شود؟ یک سلسله سور مربوط به نظام سپهری است نظام سماوات است.

در تمام این بخش‌های وحشتناک، مردان الهی آرام و ثابت هستند. علل و عوامل فراوانی دارد که بعضی در آیات و بعضی در روایات مشخص است آنچه با سند معتبر عقلی یا نقلی ثابت شده است «علی الرأس و العین» و اما در تمام این صحنه‌ها مردان الهی آرام‌اند هیچ رنجی نمی‌بینند هیچ صدای سختی را نمی‌شنوند هیچ منظره هولناکی را

نمی‌بینند هیچ فشاری را از جمعیت یا گرما احساس نمی‌کنند، نه غرّش جهنّم را می‌شنوند و نه سر و صدای مردم جهنمی را.

بنابراین براساس اینکه: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۱</sup> در تبیین‌های قبلی روشن شد همان طوری که اگر یک کوره بلندی بخواهد آهن را ذوب کند فلزی را به بار بیاورد فولادی بسازد و مانند آن، این کوره‌های بلند سه تا کار دارند: اول آن مواد سوخت و سوزشان را که سابقاً ذغال‌سنگ بود یا حالا نفت است گازوئیل است بنزین است هر چه هست این را فراهم می‌کنند و در این کوره می‌ریزند که آماده بشود. بعد یک ماده‌های تی‌ام‌تی سوختنی که آتش‌زنه یا آتش‌گیره است آن را برقرار می‌کنند می‌ریزند می‌دمند این کوره گر می‌گیرد. وقتی گر گرفت و کاملاً فضا داغ شد آن وقت آن ماده‌ها را می‌ریزند به هر صورت که می‌خواهند در می‌آورند، اگر فولاد است و اگر فلز دیگر است در می‌آورند.

در جریان جهنّم آن طوری که ذات اقدس الهی ترسیم کرده است هر سه خود انسان‌اند! هیزم‌هایی که برای جهنّم می‌آورند، فرمود قاسطان، ظالمان، منحرفان و کج‌اندیشان اینها هیزم جهنّم‌اند ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۲</sup> حالا از جای دیگر هیزم بیاورند یا نیاورند، اگر دلیل عقلی و نقلی معتبر آمد «علی الرأس و العین»، ولی این آیه می‌گوید که هیزم جهنّم ظالمان‌اند، یعنی ظالمان هیزم جهنّم هستند.

این هیزم‌ها را که ریختند و پر کردند، باید «الوقود: ما تُوقَدُ بِهِ النَّارُ»<sup>۲</sup> که آتش‌زنه یا آتش‌گیره است آن را با این هیزم‌ها مرتبط کنند تا اینها مشتعل بشود و گر بگیرد آن را وقود می‌گویند که حالا یا آتش‌زنه است یا آتش‌گیره

۱. سوره جن، آیه ۱۵.

۲. لسان العرب، ج ۳، ص ۴۶۶.

مثل اینکه کبریت می‌زنند که این روشن شود آتش شود. آن هم انسان‌ها هستند که ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾<sup>۱</sup> حجاره هم ظاهراً آن سنگ‌هایی که به صورت بُت درآوردند و بت‌پرستان می‌پرستیدند سوزاندن سنگ که کار هیزم را بکند یا کار وقود را بکند اثری برای سنگ نیست، چون سنگ در هر حال مسیح خداست، چه اینکه خود جهنم تسبیح‌گوی خداست. عمده آن است که بت‌پرستانی که این سنگ‌ها را می‌تراشیدند ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾<sup>۲</sup> اینها رنج بیشتری ببرند.

به هر تقدیر ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾، آن ناس هم ائمه کفر هستند رهبران کفر هستند رهبران غارت و بغی و امثال ذلک‌اند که فرمود: ﴿كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ﴾<sup>۳</sup> وقتی جریان ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾<sup>۴</sup> را قرآن تبیین می‌کند نمونه‌اش را می‌گوید مثل آل فرعون است. پس افرادی که رهبران کفر و شقاق و نفاق بودند اینها جزء وقود هستند توده تبهکاران هیزم هستند. وقتی این هیزم‌ها با آن ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾ تماس گرفتند کل جهنم گر می‌گیرد؛ آن وقت خود همین‌ها که هیزم بودند می‌سوزند البته هیزم نسوزند دوباره ﴿كُلَّمَا حَبَّتْ ذُرَاهُمُ سَعِيرًا﴾<sup>۵</sup> خواهد بود آن وقود هم این چنین هستند، عده‌ای را هم که وارد می‌کنند و این ساختار جهنم می‌شود.

در تمام این صحنه‌ها با اینکه زفیری دارد و شهیقی دارد مردان الهی نه صدای زفیر نه صدای شهیق هیچ چیزی را نمی‌شنوند. در جریان صحنه قیامت صداهای فراوانی است که کوبنده است گوش‌خراش است، حادثه‌های تلخ و گوش‌خراش و توان‌فرسا می‌شود «قارعة» که درباره عده‌ای در قرآن کریم فرمود: ﴿نُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً﴾<sup>۶</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۲۴.

۲. سوره صافات، آیه ۹۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰.

۵. سوره اسراء، آیه ۹۷.

۶. سوره رعد، آیه ۳۱.

ولی در قیامت این قارعه کبری هیچ آسیبی به مردان الهی نمی‌رساند فرمود درست است که ﴿الْقَارِعَةُ \* مَا الْقَارِعَةُ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ﴾ این چنین می‌شود اما کسانی که دارای اعمال صالح و وزین‌اند مردان وزینی‌اند، کسانی که برابر ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾<sup>۱</sup> در آن محضر و مشهد هستند کسانی که ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾<sup>۲</sup> در آن مشهد و محضر هستند اینها اصلاً آسیبی نمی‌بینند. نه در طولانی بودن زمان اینها احساس طولانی می‌کنند نه در هولناک بودن زمینه‌های آن زمان اینها احساس هراس دارند نه در عوامل و علل دیگر.

بارها این حدیث به عرض شما رسید که وقتی وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود آن روزی که در صحنه قیامت حاضر می‌شود که ﴿كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾<sup>۳</sup> عرض کرد: «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ»؛ چه روز طولانی است! و چه چیزی این روز را طولانی کرده است؟ حضرت طبق این نقل فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ»، این روز برای مؤمن «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ»<sup>۴</sup> به اندازه یک نماز واجب است. حالا بر فرض نماز ظهر با همه تعقیباتش بشود ده دقیقه یا پانزده دقیقه حداکثر.

این پنجاه هزار سال به اندازه پنج دقیقه است قارعه بودن، داحیه داشتن و سایر علل و عوامل دردناک آن را همراهی کردن همگانی نیست. اگر هیزم جهنم را از جنگل نمی‌آورند و خود شخص هیزم است، کسانی که در تمام مدت عمر حرف بدی نزدند آتشی روشن نکردند هر جا آتش نفاق و خلاف بود سعی کردند که خاموش کنند هیچ آتشی را روشن نکردند، اصلاً در صحنه قیامت قارعه‌ای را احساس نمی‌کنند. چه اینکه درباره جهنم هم ﴿لَا

۱. سوره مزمل، آیه ۵.

۲. سوره حاقة، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳. سوره حج، آیه ۴۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳؛ «وَرَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا».

يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا»<sup>۱</sup> «حسیس» آن مقدار کمی است که به حس می‌آید؛ اصلاً به حس اینها نمی‌آید چه اینکه در دنیا اصلاً به فکر بداندیشی و بدگمانی و بدکاری و بی‌انضباطی نبودند در آخرت هم همین طور هستند.

بنابراین هر کسی در کنار سفره مائده و مآدبه خود نشسته است. درست است که درباره ﴿الْقَارِعَةُ﴾ با تعبیرات سنگینی عظمت آن روز را بازگو می‌کند؛ اما قبلاً می‌فرماید: ﴿الْقَارِعَةُ \* مَا الْقَارِعَةُ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ

يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ \* وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ فرمود این سلسله جبال خواه سلسله جبال

که در شمال است یا در جنوب یا در شرق است یا در غرب، به هر حال نگهبان زمین است. اگر خود دریاها

تسجیر می‌شود گداخته می‌شود، سلسله جبال هم این چنین هستند؛ لکن در اندکاک و قارع بودن سلسله جبال

فرمود اول این سلسله جبال دو خصیصه دارد: یکی حجیم است، یکی وزین؛ حجم بلندی دارد و وزن سنگین.

فرمود ما اول وزن آن را می‌گیریم حجمش می‌ماند. این سلسله جبال ﴿كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ است، مثل پنبه‌های

ندافی شده است پنبه را برای اینکه این را به صورت لحاف یا غیر لحاف در بیاورند این را می‌زنند، وقتی زدند

پراکنده شد باز شد حجم آن زیاد است، ولی وزنش همان است و کمتر می‌شود. این را می‌گویند «عِهْنِ مَنْفُوشِ»

یعنی پنبه ندافی شده. پس اگر در جریان قیامت سؤال بکنند ﴿وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾<sup>۲</sup> فرمود اگر سؤال بکنند

سلسله جبال به چه صورت درمی‌آید؟ پاسخ آن این است که الآن هم حجیم است هم وزین، بعد وزنش کاسته

می‌شود وزن گرفته می‌شود حجم می‌ماند ﴿كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾. بعد فرمود سؤال می‌کنند که این گودال‌ها پستی‌ها

حفره‌ها و آن بلندی‌ها به نام کوه این به چه صورت در می‌آید؟ فرمود ما این را می‌گوییم ریز ریز می‌کنیم؛<sup>۳</sup> نظیر

۱. سوره طه، آیه ۱۰.

۲. سوره طه، آیه ۱۰۵.

۳. سوره طه، آیه ۱۰۵؛ ﴿يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾

آنچه کلیم الهی به سامری فرمود ما این را نفس می‌کنیم ﴿لِنَحْرِقَنَّهٗ﴾ آتش می‌زنیم و می‌ریزیم در دریا.<sup>۱</sup> پس اول وزن گرفته می‌شود و حجم می‌ماند؛ ثانیاً حجم هم گرفته می‌شود ذرات ریزش را تسطیح می‌کنیم. آن وقت این پستی و چاله‌ها هموار می‌شود که ﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾<sup>۲</sup> نه کجی در سطح زمین دیده می‌شود نه اُمت و برجستگی و برآمدگی، نه فرورفتگی و نه برآمدگی است. پس سلسله جبال اول وزنش را از دست می‌دهند بعد حجمشان را، ذرات پراکنده می‌شوند و آن ناهمواری‌های زمین هموار می‌شود به طوری که ﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾، نه کجی هست نه فرورفتگی و مانند آن این درباره کره زمین.

کسانی که مستقیم بودند در همه موارد صراط مستقیم را طی کردند هیچ کدام از این صحنه‌ها را نمی‌بینند، هیچ صحنه‌ای برای آنها رُعب‌آور نیست؛ لذا می‌فرماید این کوبیدن هست، این کوه کوبیدن هست این دره کوبیدن هست این دریا آتش زدن هست همه این صحنه‌ها هست و اما کسانی که عملشان وزین است ﴿مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ کسی است که ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ را امام خود قرار داد، وزین بود، نه ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ﴾<sup>۳</sup> بود، نه علل و عوامل دیگری مانع سبک‌سری و سبک‌مغزی او بود؛ او یک انسان وزینی بود که نه به فکر اختلاف بود نه به فکر تخلف. فرمود اینها کسانی‌اند که ﴿ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ هستند اینها ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ در یک زندگی رضایت‌مندی هستند، در حقیقت انسان راضی است نه آن معیشت. وقتی کامل شد می‌گویند معیشتش راضی است؛ در حقیقت او در روح و ریحان و رضوان به سر می‌برد و در بخش پایانی سوره مبارکه «واقع» دارد که مردان الهی اگر مقربین باشند ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾<sup>۴</sup> اگر یک عده هیزم‌اند یک عده ریحان‌اند، اگر یک عده هیزم‌اند

۱. سوره طه، آیه ۹۷؛ ﴿لِنَحْرِقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾.

۲. سوره طه، آیه ۱۰۷.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۴.

۴. سوره واقعه، آیه ۸۹.

یک عده نعیم‌اند، اگر یک عده هیزم‌اند یک عده گل هستند و گلستان‌اند. اینجا که چیزی در تقدیر نیست که «فله روح» یا «فله ریحان» نخیر! خودش روح و ریحان است. اگر کسی در مقام هویت روح و ریحان بود او را قارعه‌ای می‌شنود نه بوی بدی را استشمام می‌کند نه منظره هولناکی، نه صدای گوش‌خراشی او را می‌رنجاند، ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾<sup>۱</sup> و اما کسانی که نامه اعمالشان سبک است، اینها کسانی‌اند که در دامن جهنم پروراند می‌شوند آن شعله‌های جهنم که هاویه است به منزله مادر اوست و او را در دامن خود می‌سوزاند پرورش جهنم به سوزاندن است پرورش هر چیزی به حسب خود اوست. وقتی بنا شد جهنم مادری بکند تغذیه بکند شیری که می‌دهد ﴿يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾<sup>۲</sup> خواهد بود و اگر لوازم دیگری می‌دهد که آن هم پوست را می‌کند گوشت را جدا می‌کند و مانند آن.

در جریان میزان قبلاً هم ملاحظه فرمودید که در سوره مبارکه «اعراف» فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾<sup>۳</sup> نه «و الوزن حق»، نه وزنی هست اعمالی را می‌سنجند! در جریان سنجش اعمال چهار پنج گروه هستند که در بخش پایانی سوره مبارکه «کهف» و سوره «توبه» آمده؛ یک عده حق محض‌اند که اینها جز خیر و برکت چیزی دیگر ندارند، یک عده کافر صرف‌اند که عمل خیر ندارند تا اینکه انسان آن را با ترازو بسنجد فرمود: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>۴</sup> این درباره گروه دوم. گروه سوم کسانی‌اند که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾<sup>۵</sup> گناهایی دارند ثواب‌هایی دارند برای آنها ترازو نصب می‌شود یک عده هم ﴿مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup> هستند آنها هم حسابشان جداست. به هر حال در سنجش میزانی هست یعنی ترازو، دو کفه است که یکی جای وزن است یکی جای موزون.

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۸.

۳. سوره کهف، آیه ۱۰۵.

۴. سوره توبه، آیات ۱۰۰-۱۰۲.

۵. سوره توبه، آیه ۱۰۶.

در میزان که شاهینی برای تعدیل هست یک کفه‌اش که مثلاً سنگ می‌گذارند یک کفه‌اش نان می‌گذارند که نان می‌شود موزون و سنگ می‌شود وزن. پس برای ترازو سه عنصر است: یکی خود آن ترازو که شاهینی دارد و هسته مرکزی دارد برای تعدیل، یکی هم کفه وزن دارد، یکی هم کفه موزون. در قیامت فرمود وزنش حق است یعنی ما سنگ نمی‌گذاریم که با سنگ اعمال و عبادات و عقیده و فکر و ذکر را بسنجیم با حقیقت می‌سنجیم. در یک کفه حقیقت می‌گذارند؛ لذا با «الف و لام» ذکر کرد، فرمود یک وزنی هست. در تلقین میت و مانند آن ما می‌گوییم بدان «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ... وَالْمِيزَانَ حَقٌّ»،<sup>۱</sup> یعنی سنجشی هست.

اما در سوره مبارکه «اعراف» «كما تقدّم مراراً» می‌گوید: ﴿وَالْوِزْنَ يُومِئِدِ الْحَقِّ﴾، با «الف و لام» است یعنی آنچه ما در این کفه می‌گذاریم حقیقت است، حقیقت یک کفه است نماز و روزه در کفه دیگر. حقیقت یک کفه است رفتار با مردم، حقیقت در یک کفه است اقتصاد در یک کفه، حقیقت یک کفه است قرض الحسنه یک کفه. وزن حقیقت است موزون را با این می‌سنجد آنها که موزونشان خالص نبود ترازویشان سبک است یعنی این وزن حق است این سنگین است این می‌ماند، این طرف که سبک است بالا می‌رود.

اما کسی که ﴿تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ یعنی اعمالش پر از حق است متحقق است، خودش محقق است عملش متحقق است حقیقت‌مدار است تابع حق است «یتبعون الحق» و مانند آن. نکوشید که حق را تابع خود کند بلکه حق‌مدار و حق‌محور بود. اینها کسانی‌اند که ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ و اما اگر این کفه ترازو که حقیقت در آن است این سنگین بود و ماند و آن کفه دیگری که عمل صالح باید داشته باشد چیزی نبود، می‌رود بالا چنین کسی ﴿حَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ او جزء ﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾ است؛ یا «خفیف المغز» بود و سواری می‌داد

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۱۷۷.



یا استخفاف کرد و سواری گرفت؛ به هر تقدیر ﴿خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾، این ﴿فَأُمَّهُ هَٰوِيَةٌ﴾ او در پرورش جهنم است که جهنم مادرگونه از او حمایت می‌کند. جهنم بخواهد کودک خود را بپروراند جز شعله و آتش و مانند آن که چیز دیگری نیست.

آن وقت در ذیل می‌فرماید که ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَهُ﴾؛ چه چیزی شما را فهماند که جهنم چیست؟ این آتش گداخته است آتش گداخته اگر بخواهد از کسی پذیرایی کند جز سوخت و سوز چیز دیگری نیست و خود این آتش هم آتش نسوز است ﴿كُلَّمَا حَبَّتْ ذِرْنَاهُمُ سَعِيرًا﴾ آن درختی که از جهنم می‌روید برگ‌هایش آتش نسوز است درخت نسوز است درختی است که آتش از آتش است؛ درخت آب می‌خواهد بله آب می‌خواهد، در جهنم آب هست منتها آبش آتشی است. اگر بخواهد شجره جهنم باشد که ﴿شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾<sup>۱</sup> آبش هم باید آتشی باشد که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

کلّ این صحنه‌ها را که ذات اقدس الهی بررسی می‌کند مردان الهی ﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾ هیچ رنجی ندارند، هم آن لحظات را قرآن بررسی می‌کند که اول وزن را می‌گیرند بعد حجم را می‌گیرند بعد ذرات را می‌گیرند بعد تسطیح می‌کنند بعد کلاً تغییر می‌دهند به زمان دیگر و زمین دیگر. حالا یا فاصله هست یا فاصله نیست به هر حال تبدیل می‌شود ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾<sup>۲</sup> یعنی «تبدل السماوات» به سماوات دیگر. آن وقت تمام بحث‌های نجومی به هم می‌خورد، انسان علمی باید تهیه کند که معلومش باشد و او را رها نکند. زمین‌شناسی به هر حال از بین می‌رود زمان‌شناسی از بین می‌رود آسمان‌شناسی از بین می‌رود نجوم و هیأت یک علم که معلومش را از دست داد علمی نمی‌ماند. اما مسئله توحید و اسمای حسناى الهی، معرفت حق، برهان صدیقین،

۱. سوره صافات، آیه ۶۴.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

مسئله وحی، مسئله نبوت، مسئله ولایت، مسئله امامت، مسئله طهارت اینها معلوماتی هستند که برای ابد می‌مانند و انسان در قیامت عالم محشور می‌شود و اگر کسی در قیامت عالم محشور شد به او می‌گویند تشریف داشته باشد. درست است که بهشت برای شما آماده است تشریف داشته باشید «قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> آن دو تا جواب امر است و مجزوم است؛ یعنی تشریف داشته باشید عجله نکنید. عده‌ای را که شما در دنیا پروراندید شاگرد شما بودند کتاب شما را خواندند کتیبه شما را خواندند مکتب شما را دیدند به هر حال الآن نیاز به شفاعت دارند از آنها شفاعت کنید، یک؛ شفاعت شما هم مقبول است، دو؛ آن شفیع که شفاعتش مقبول است می‌شود «شفیع مشفع». در این دعاها و صلوات هنگام زوال روزهای پربرکت شعبان که می‌گوییم: «وَاجْعَلْهُ لِي شَفِيعًا مُشَفَّعًا»<sup>۲</sup> یعنی توفیقی به ما عطا کن که او از ما شفاعت کند و شفاعتش را هم بپذیرد. آنچه از ناحیه اوست صادر بشود آنچه از ناحیه شما است تجلی کند «وَاجْعَلْهُ لِي شَفِيعًا مُشَفَّعًا».

اینجا هم به عالم که «بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا»<sup>۳</sup> کسی که در قیامت فقیه و عالم محشور شد یعنی معلومش با او بود نه از کفش رفت، این شخص حق شفاعت دارد. نعم! آن زمین‌شناسی که زمین را آیت حق دانست و علم دینی را از این راه تأمین کرد، آن ستاره‌شناس و آن قمرشناس و آن شمس‌شناس که همه اینها را آیات الهی می‌دانند؛ درست است آن مسئله هیئت و نجوم رخت بریست، درست است که نه شمسی است و نه قمری؛ اما آیت‌شناسی علمی است که می‌ماند این علم دینی است. ستاره‌شناسی رخت برمی‌بندد، اما ستاره که آیت الهی است می‌ماند. منجم بودن، زمان‌شناسی، لیل و نهار بودن، اینها از بین می‌رود چون زمان و زمین دگرگون می‌شود، اما کسی که در دنیا همه این بحث‌های نجومی را براساس علم دینی فرا گرفت یعنی زمین را آیت حق دانست، آسمان را آیت حق

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۲۹.

۳. الحصال، ج ۲، ص ۵۴۱.

دانست، شب را آیت حق دانست، روز را آیت حق دانست که ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾<sup>۱</sup> این با آیت و مرآت الهی زندگی کرد و عالمانه به سر بُرد که علم او علم دینی بود و آسمان و زمین را دو فعل خدا می‌داند و دو فعل را مثل دو قول خدا می‌داند؛ همان طوری که دو آیه را تفسیر کردن علم دینی است، این شمس و قمر را هم تفسیر کردن علم دینی است؛ منتها یکی توصلی است یکی تعبدی، یکی خصیصه‌ای دارد یکی خصوصیتی دارد؛ آن علم می‌ماند و انسان در قیامت برابر آن علم عالم محشور می‌شود و حق شفاعت دارد که امیدواریم ذات اقدس الهی این گونه از معارف را که از تفسیر قرآن کریم و سخنان عترت طاهرین (علیهم افضل صلوات المصلین) که عدل قرآن‌اند برداشت می‌شود وسیله سعادت و فوز و فیض دنیا و آخرت همه محققان حوزوی و دانشگاهی باشد.

«غفر الله لنا و لكم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

۱. سوره اِسْرَاء، آیه ۱۲.